افترانش رمز پیکاه — می کشیدند نو نمو دانه
لاجرم چهار سال بی بروست — بر روزی خلق برخزینه نبست
کارش آن بود که بی کسانی است — از جنان پیشه پادشاهی یافت
حمله خلق جان تنگی برد — جز یکی تن که آفرینش مرد
شاه زان تنگی نوا مرده — تنگدل شد آب افسرده
روزان رنج در خدا آورد — عذر تقصیر نو بجا آورد
گفت تنگای رزق تنگی خلق — رزق بخشیدنت چون دیگران
بیلی قدرت خدای خویش — پیش راکم کن و کم را بیش
نامد از من اگر چه کوشم و بر — کاهوی را کنم ز عطرا سیر
تو بی آگه از برات پیروزی — یک بیک خلق را دهی روزی
تو تنگی حتی ز جانوران — مرد و جرمی نبود اندر آن
گر حسابش خبر نبود مرا — چونکه مرد او خبر چه سود مرا
شاه چون شیر چنین تفسیر سازد — بانگی داد و ش از درون آواز
کای بزرگوار نیک رای تو — بر دو فترت زیاد شاهی تو
چونکه در چهار سال مسند — مرده را رزق نه رسید ی
چهار سال نه شد منشور — گر دیار تو مرک باشد دور
از بزرگان ملک تا خرد — کس شنودم که چهار سال نمرد
فرخ آنشاه کو نعمت و نار — مرگ را داشت از رعیت باز
هر که میزاد در جهان می زیست — دخل بی خرج بود از این جهت
از خلایق که کشته بود انبوه — بی عمارت نبود تازه نکوه
ارسپاهان سپنده هم که بری — خانه در خانه شده به بند خری
بام بر بام اگر شدی خوابان — گر بهاز ری شدی باصفاهان
این سخن گر بر تو روشن نیست — عهد بر را دست در بن نیست
برده نعمت چو زندگان بسیار — لیک نعمت فزون نشت خوار
نخل با نخل شاخ در زبا شند — خلق چون نیک نیک باشد خرد
پیش دجلی بود ز پیشی مرد — هر خرما فراخ تر باشند
حره را بن شده بدشت و کوه — با نخشرت کنان کرده کروه
بر کشیده صفی و فوسلی — بر بطی نیز نای و حنلی
حوضه ازی کرد هر جوی — مجلسی در میان هر کوی
هر کسی می خرید و تیغ و فروخت — درع و آهن در مدرکش و دخت
هر تو انگر که داشت توشه و سلاح — عیش میکرد با تنعم و ناز
دوانکه بود از تو نگری هیچ دوش — شد مدد کردش از خزینه بیوش
هر کسی را چنانکه در خور بود — گر و خوردی نفقه ماه فرود
روز فرزند و ناد و قسمت کرد — نیمی از کشت کرد و نیمی خرد
هفت سال از جهان خراج نستد — حج و هفت سال خمس بگذشت
شش هزار او سماوه ستان ساز — سطرب شاهی کوت و لبست باز
کرد کردار سواد هر شهری — داد هر نقبه را از آن بهری
تا هر جا که رخت کش باشد — خلق را خوش کند بجوش شاد
خلق یکبار کی سلاح نهاد — همه را تیغ و تیر رفت زیاد
داشت بر دور ما ز طالع نور — صاحبش زهره زهره صاحب سور
در جهان دور خمس کجا باشد — گر بود زهره که خدا باشد

گفتار از ذکر عدل و انصاف بهرام گور در ادشاهی بگیورد

شاه بر تخت شاهی کرد تکیه — در بیابان بست کوه بلند
انتقری کو حشم صحرا آخت — شیر بیکست و گوری ماده ساخت
مشتری را ز قوس ماه شد جای — قوس نه گشته مشتری را پای
از سواران برد چو سبزه بدشت — نرگه کور سوی ماه گذشت

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)